

شخص

مسیح

ویلفرد دیوان

سطح متوسط

شخص

مسیح

ویلفرد دیوان

این کتاب ترجمه ای است از:

THE PERSON OF CHRIST

BY: WILFRID F. DEWAN

1962, PAULIST PRESS

فهرست

۵	مقدمه
۶	۱- انتظار و امید عهد عتیق
۱۱	۲- تحقق عهد جدید
۲۵	۳- روشنگری در طی اولین قرون مسیحیت
۳۳	الهیات مسیح
۴۹	نتیجه
۵۰	سوالاتی برای بحث گروهی
۵۲	ضمیمه: متن بیانیۀ مشترک مسیح شناسی بین کلیسای شرق آشور و کلیسای کاتولیک

من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی‌ای که الحال در جسم می‌کنم به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد» (غلاطیان ۲: ۲۰). بنابراین ادامه حیات مسیحیت زنده و پویا بسته به این است که مسیح را دوست داشته باشیم و زندگی مسیح را زیست کنیم.

می‌دانیم که محبت در آگاهی رشد می‌کند و هدف این جزوه روشن کردن تفکرات اصلی درباره شخص مسیح است: (۱) همچنان که در عهد قدیم اشاراتی کوتاه به وی شده (۲) و در عهد جدید این واقعیت به اثبات رسید (۳) و در کلیسای اولیه توضیح داده شده و (۴) و امروز الهیات کاتولیک وی را می‌بیند.

۱- انتظار و امید عهد عتیق

عهد قدیم داستان مکاشفه تدریجی خدا به قومی برگزیده و واکنش آن قوم نسبت به این آگاهی است. اسرائیل در حالی که توسط ملت‌های قوی‌تر و دارای نفوذ بیشتر که به خدایان متعدد اعتقاد داشتند، احاطه شده بود، تمام شرایط برای ایمان به یک خدا و اتحاد با وی را در اختیار داشت. آنها به تدریج به این دیدگاه رسیدند که خدای ایشان واحد، قادر مطلق، زنده، قدوس، ابدی، خالق، عالم بر همه چیز و در همه جا حاضر می‌باشد. «یهوه خدای ما یهوه واحد است» (تثنیه ۶: ۴) ایمان، آنها را خلاصه و جمع بندی کرد و این به خودی خود یک دستاورد بزرگ بود.

مقدمه

عیسای مسیح نقطه مرکزی و اصلی تاریخ است به نحوی که ما حتی سال شماری خود را بر اساس تولد او قرار داده‌ایم. اما بسیار مهمتر از این، او شخص و رویدادی است که مداخله قطعی و نهایی خدا در امور انسانی را مشخص می‌کند. زیرا مسیح خدایی است که انسان شد، خدایی که طبیعت بشری پذیرفت و در جسم به نزد ما آمد و این معنی دقیق و خلاصه راز تجسم پسر خدا می‌باشد.

مسیحیت مزده مسیح است، پیامی است که به حقایق و فرمانهای الهی معنی و مفهوم می‌بخشد. زیرا فقط از طریق مسیح است که اطمینان می‌یابیم پدری مملو از محبت در آسمان سلطنت می‌کند و تثلیث اقدس وجود و واقعیت دارد. فقط در مسیح و از طریق او می‌توانیم چشم انداز واقعی خلقت، گناه و نجات را ببینیم. این مطلب همچنین در مورد درک درست ما از کلیسا، رازهای مقدس، مرگ و رستاخیز نیز صدق می‌کند. در نور حقیقت مرکزی و اصلی عیسای مسیح تمام اینها را با وضوح بیشتری می‌توان دید.

می‌توانیم به خود جرأت داده و بگوییم که آیین مسیحیت نه تنها مزده مسیح بلکه خود مسیح است. زیرا مسیح در مسیحیت، در کلیسایش و در پیروانش زندگی می‌کند، آنگونه که پولس قدیس می‌گوید: «زیرا که مرا زیستن در مسیح است» (فیلیپیان ۱: ۲۱) و «زندگی می‌کنم لیکن نه

مشهور گردید و خود داود به عنوان قهرمان- پادشاه افسانه‌ای در تاریخ جاودان شد. به طوری که بعدها قوم اسرائیل برای فرد دیگری همانند او حسرت و افسوس می‌خوردند. امیدهای ایشان در شخص پادشاه سلطنت کننده متجلی شد که به عنوان «مسح شده یا مسیح» شناخته می‌شد یعنی توسط خدا انتخاب و تأیید می‌گشت. مزامیر ۲ و ۱۰۹ روشن‌ترین و واقعی‌ترین توصیفهای انتظارات اسرائیل برای مسیح- پادشاه ایده‌آل می‌باشد. بعضی‌ها فکر می‌کنند این مزامیر مستقیماً دربارهٔ مسیح سخن می‌گوید اما در واقع به خاطر تأکید بسیار زیاد بر قدرت دنیوی و امور مادی، بیشتر به تصویر ناقصی از مسیح اشاره دارد که به وسیلهٔ قهرمان- پادشاه ایده‌آل اسرائیل معرفی می‌شود.

پسر خدا

خداوند ما «پسر خدا» نامیده می‌شود، با این وجود این عنوان بسیار قدیمی‌تر است چون تمام قوم یهود پسران خدا خوانده می‌شدند. (تثنیه ۱۴:۱) زیرا به طور مخصوصی منظور نظر خدا بودند. پادشاه کسی بود که رابطهٔ بسیار نزدیک و صمیمی پسر و پدری با خدا داشت. او در روز تاجگذاری پسر خواندهٔ خدا می‌شد. در مزمو ۲:۷ خدا در هنگام جلوس پادشاه بر تخت سلطنت به وی می‌گوید: «تو پسر من هستی، امروز تو را تولید کردم.» و در مزمو ۱۰:۱ خدا به پادشاه جدید می‌گوید: «به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.» نشستن به دست راست خدا بزرگترین امتیازی بود که به کسی

با این وجود، قوم عهد عتیق هیچ ایده‌ای دربارهٔ سه شخص در این خدای واحد یا نجات دهنده‌ای که الوهیت دارد، نداشتند.

اما دربارهٔ نجات دهنده و رهبری که زمانی در آینده خواهد آمد و همهٔ کارها را برایشان انجام خواهد داد عقایدی بسیار واقعی و حقیقی داشتند. او تعلیم دهنده، قانون‌گزار، داور، پادشاه و نجات دهنده خواهد بود. ما امروزه می‌توانیم تمام این انتظارات و امیدها و همچنین تحقق آنها را در خداوندمان ببینیم، اما این کار برای آنها چندان سهل و ساده نبود.

تعلیم دهنده، شفیع و دهندهٔ شریعت

موسی بزرگترین قهرمان عبرانیان بود. او نه تنها آنها را از بندگی در مصر نجات داد. او بر کوه سینا با خدا راه رفته و شریعت و فرمانهای خدا را به ایشان تعلیم داده بود (ر. ک تثنیه بابهای ۵ و ۶). خدا به موسی گفت که روزی تعلیم دهندهٔ بزرگ دیگری را برخواهد خیزانید که حقیقت خدا را به آنها تعلیم خواهد داد و رهبر ایشان خواهد شد «یهوه خدایت نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید...» (تثنیه ۱۸:۱۵-۱۹).

مسیح - پادشاه

حدود هزار سال قبل از مسیح، عبرانیان صاحب اولین پادشاه خود یعنی شاول شدند. سپس داود پادشاه بزرگ، آمد (که سلطنت خویش را با کشتن جلیات غول پیکر شروع کرد). اسرائیل در زمان پادشاهی داود

نمی‌رسد با دیگر نامها هماهنگی داشته باشد. اشعیا ۵۲:۱۳-۵۳:۱۲ تصویری از «بنده رنج‌دیده» خدا ارائه می‌دهد که خوار و حقیر شمرده می‌شود. وی بجای اینکه پادشاه و قهرمانی جنگجو باشد، مرد صلح و آرامش است. در حالی که گناهان قومش را بر خود می‌گیرد، به خاطر ایشان شکنجه می‌شود و رنج می‌بیند. این رنج و عذاب، برای قومش توبه و نجات به ارمغان می‌آورد. مزمو ۲۱ همین تصویر را از یک مسیح رنج‌دیده به نمایش می‌گذارد. نقل قول مستقیمی از این مزمو را در روایات انجیل در مورد رنج و مرگ مسیح می‌یابیم.

راز انسان شدن پسر خدا، به منظور نجات انسانها توسط مرگ خویش، چنان حقیقت تکان دهنده‌ای است که خدا، انسان را برای پذیرش این امر، در مدت زمانی طولانی و به شیوه‌های متنوع آماده ساخت. تحقق همه این پیشگوییها (تعلیم دهنده، پیروز، پادشاه، پسر خدا، بنده رنج‌دیده) در یک شخص چندان آسان نبود. در واقع این امر به واسطه ایمان، محبت و فروتنی به انسان مکشوف گردید. در همه اشخاص این تمایل طبیعی وجود دارد که در مورد جنبه‌های مطلوب پادشاهی نسبت به جنبه‌های منفی آن مبالغه شود- مثلاً امیدوار شدن به شکوه و پیروزی زمینی و مادی- و آنچه را که ظاهراً ناخواسته و نامطلوب است ناچیز انگاشته شود. بنابراین وقتی مسیح به دنیا آمد برای مردم سخت بود که او را از طریق این آینه زنگار گرفته بشناسند. حتی شاگردان تا مدت زیادی از این ایده دست برنداشتند که نقشه مسیح تأسیس یک پادشاهی قدرتمند بر روی زمین است.

داده می‌شد. این امتیاز در عمیق‌ترین مفهومی شامل مشارکت در حیات و فعالیت الهی بود. بنابراین چنین تصویری از پادشاه کامل، تصویری مطلوب بود.

پسر انسان

همچنان که پادشاهان یکی بعد از دیگری آمدند و هیچ‌کدام نتوانستند به توقعات و انتظارات قوم جامعه عمل بپوشانند، عبرانیان به فکر سلطنتی مبنی بر «آخرت شناسی^۱» یا سلطنتی «آسمانی» افتادند که به وسیله کار مخصوص خدا برقرار می‌شود. اینکه آیا آن سلطنت در «روزهای آخر» این دنیا یا در جهان آخرت برقرار می‌شود کاملاً مشخص نیست. دانیال ۷:۱۳ به این امید اشاره می‌کند و از شخصی اسرارآمیز سخن می‌گوید که «مثل پسر انسان» بر ابرهای آسمان خواهد آمد و جلال و سلطنت و ملکوت ابدی را از خدا دریافت خواهد کرد و همه او را خدمت خواهند نمود. بنابراین این مسیح آینده، منشاء آسمانی داشته و از قدرتهایی آسمانی برخوردار خواهد بود اگر چه وی الزاماً خود خدا نباشد. این تصویر، پیشرفته‌ترین و عالی‌ترین تصویر عهد عتیق درباره نجات دهنده دنیا است که قرار است در آینده بیاید.

بنده یهوه

در اینجا نام دیگری برای مسیح وجود دارد اما نامی که به نظر

۱- Eschatological Kingdom

بود)، عیسی در این هنگام چنین گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز است» (متی ۱۲:۸).

یکی بودن با خدا: عیسی ادعا می کرد: «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰:۳۰) و یهودیان چنان شگفت زده و متحیر می شدند که می خواستند وی را سنگسار کنند. آنها به وی گفتند: «به سبب کفر زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی» (یوحنا ۱۰:۳۳). چندین بار ادعا کرد که از لحاظ حکمت و قدرت با خدای آسمانی برابر است: «پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر» (متی ۱۱:۲۷).

ازلی و ابدی: خداوند ما فرمود: «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم» (یوحنا ۸:۵۸). آیا این گونه سخن گفتن عجیب نیست؟ مسیح با نسبت دادن همان تعریف خدا در عهد عتیق به خویش، حقیقتاً چه منظوری دارد؟ خدا در جواب موسی که پرسیده بود نام تو چیست به وی جواب داده بود: «هستم» و یا به زبان عبری بیهوه (خروج ۳:۱۴) و اینک عیسی این نام را به خود نسبت می داد.

پسر خدا: عیسی این لقب را برای خودش بکار نبرد، احتمالاً به این دلیل که به اندازه کافی صریح و خالی از ابهام نبود. دیدیم که چگونه این کلمه می تواند صرفاً به معنی دوست نزدیک خدا باشد. اما وقتی که مردم از این عنوان برای او استفاده می کنند عیسی آن را می پذیرد. وی به عنوان پسر حقیقی خدا که دارای همان طبیعت اوست، این عنوان را به یک معنی بسیار عمیق تر از آنچه دیگران بکار می برند، می پذیرد.

۲- تحقق عهد جدید

عیسی از هویت خود یعنی خدایی که انسان شد کاملاً آگاه بود. اما دیگران برای پذیرفتن این حقیقت آمادگی نداشتند. مسیح برای مکاشفه خود این راه را انتخاب کرد که ایده های عهد جدید را بنا کند و انسانها را بتدرج به ایده کاملی در مورد الوهیت خویش راهنمایی کند. شواهد و مدارک عهد جدید برای ما این امکان را فراهم می کند که در مورد آگاهی فزاینده پیروان مسیح مطالعه کافی بکنیم، مطالعه ای که منجر به شناخت کامل شاگردان از مسیح می گردد.

عیسی در مورد خود چه می گوید

شخصی با ویژگیهای بسیار متفاوت: خداوند ما از همان آغاز زندگی اجتماعی خویش، خود را همچون شخصی انسانی نشان می داد که به طور مخصوصی از طرف خدا فرستاده شده است، با قدرتی که می تواند شریعت خود خدا را اصلاح کند. او حتی از اینکه خود را خداوند سبت بخواند درنگ نکرد. مثلاً در موعظه روی کوه به مردم می گوید: «شنیده اید که گفته شده است... همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید» (متی ۵:۴۳-۴۴). یا به شاگردان اجازه می دهد که در روز سبت خوشه ها را بچینند و بخورند (که در شریعت یهود چنین عملی ممنوع

«من هستم و پسرانسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت [خدا] نشسته در ابرهای آسمان می‌آید» (مرقس ۱۴: ۶۱-۶۲). کاهن اعظم با عصبانیت و تندی گفت کفر را شنیدید! او ادعا می‌کند خداست! اما منظور عیسی، تمام کلمات فوق را دربر می‌گرفت. عیسی معنی کمتر از آن را در نظر نداشت و سخنان وی در مقابل کاهن اعظم هرگز جنبه استعاره نداشت که به این معنی باشد که او نیمه الهی یا وابسته به دنیای دیگر است بلکه منظور وی خود خدا بود. عیسی آن را در کامل‌ترین معنی ممکنش پذیرفته بود. شاید بهتر این باشد که رهبران یهود مفهوم کامل این ادعا را درک نکنند. چگونه بدون ایمان می‌توانند؟ در هر صورت این ادعا مطرح شده بود. از لحاظ منطقی رهبران مجبور بودند یا این مرد را همچون خدا ستایش کنند یا او را همانند یک کفرگو بکشند. آنها راه دوم را انتخاب کردند.

معجزات به عنوان شواهد

خدا به مردانی دیگر همچون الیشع و پطرس قدرت داد تا معجزات را به ظهور رسانند اما آنها ادعا نکردند که خدا هستند. اینک مسیح معجزه می‌کند و ادعای خدایی دارد. نکته اصلی و پیچیده اینجاست: خدا دروغگو را حمایت نمی‌کند، بنابراین مسیح یا خداست و خودش می‌تواند معجزه کند یا او یک شیاد بزرگ است که در چنین حالتی خدا، خالق تمام حقایق نمی‌تواند برای اثبات دروغش وی را قدرت دهد. اما خداوند ما معجزات واقعی را به ظهور می‌رساند بنابراین

مطمئناً نتنائیل که مسیح را در اولین ملاقات «پسر خدا» می‌نامد (یوحنا ۱: ۴۸) و آن سنتوریون در پای صلیب (متی ۲۷: ۵۴) مفهوم کامل این لقب را نمی‌دانستند.

عیسی پیروانش را وادار می‌کند تا سؤال کنند، درباره وی بیندیشند و سپس او را پیروی نمایند. این کار عیسی آنها را به درک معنی واقعی این موضوع که پسر خداست نزدیک تر می‌کند. آنها متوجه هستند که وی همیشه بر کیفیتی ویژه در رابطه اش با پدر آسمانی تأکید می‌کند. او مکرراً از پدر «من» سخن می‌گوید، اما در مورد دیگران از پدر «تو» حرف می‌زند. در تمثیل مالک تاکستان که پسر «یگانه اش» به دست کارگران کشته شد، یهودیان ادعای مسیح در مورد پسر منحصر به فرد خدا بودن را درک می‌کردند (مرقس ۱۲: ۱-۱۲). در هنگام محاکمه اش وقتی سؤال کردند آیا تو پسر خدا هستی، عیسی آن را در عمیق‌ترین و کامل‌ترین معنی پذیرفت و به سادگی جواب داد: «من هستم» (مرقس ۱۴: ۶۲).

پسر انسان: این لقب، توصیف مطلوب و مورد علاقه خداوند ما از خویش است که بارها و بارها آن را بکار می‌برد. این لقب بسیار پر معنی است زیرا به پسرانسان که دانیال در رویایش می‌بیند، اشاره می‌کند. پسری که سرچشمه و ماهیت الهی دارد و فرستاده می‌شود تا بر دنیا سلطنت و داوری نماید. دقت کنید چگونه عیسی در هنگام محاکمه به طور مختصر به این موضوع اشاره می‌کند. وقتی کاهن اعظم از او می‌پرسد: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» جواب می‌دهد:

رستاخیز فهمیدند که دربارهٔ قدس جسدش سخن می‌گفت (یوحنا ۲: ۲۱). پس عیسی دقیقاً به این دلیل خداست که او سرور مرگ و زندگی است.

نزدیکترین شاگردان عیسی دربارهٔ او چه ایمانی داشتند

یهودیان از هیچ چیز بیشتر از بت پرستی یعنی پرستش خدایان دروغین نفرت نداشتند. بنابراین شاگردان عیسی بطور غریزی نمی‌توانستند ادعاهای او را به آسانی بپذیرند. این بهترین شاهد ماست که تصویری که ایشان از عیسی به ما می‌دهند، نامهایی که برایش بکار می‌برند و دعاهایی که به او می‌کنند، تخیلی، ساختگی و اغراق و مبالغه نیست بلکه بر اساس حقایق واقعی زندگی، رفتار و سخنان مسیح قرار دارد. به علاوه انجیل نگاران به طور بسیار صریح از اشتباهات، انکار و دیر فهم بودن خویش سخن می‌گویند.

لزومی ندارد فکر کنیم که شاگردان از همان ابتدا به مسیح به عنوان خدا ایمان داشتند. خیر، مسیح آنها را قدم به قدم راهنمایی کرد. آنها بتدریج او را به عنوان دوست، رهبر، معلم، معجزه گر، ماشیح (مسیح) و سپس به عنوان خدای حقیقی شناختند وقتی که پطرس ایمانش را مبنی بر اینکه عیسی، مسیح است بر زبان راند (متی ۱۶: ۱۶؛ ۲۹: ۸) احتمالاً الوهیت مسیح را درک نمی‌کرد. حتی اگرچه مسیح در جواب پطرس گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون پسر یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست»، ممکن است به این

ادعای وی بایستی واقعیت داشته باشد. او همان گونه که ادعا می‌کند، خداست و این زو کار شگفت‌انگیز (قدرت بخشش گناه، اقتدار بر مرگ و زندگی) قدرت خدایی او را ثابت می‌کند.

قدرت بخشش گناه. شخص افلیجی را به نزد عیسی می‌آورند و عیسی شروع اقتدارش را با این جمله نشان می‌دهد که گناهان تو آمرزیده شد. کاتبان عصبانی می‌شوند و حق به جانب از خود می‌پرسند: «غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟» (مرقس ۲: ۷) عیسی تفکر ایشان را درک نمود و برای اثبات اینکه قدرت آمرزیدن گناهان را دارد، معجزه‌ای ملموس انجام می‌دهد یعنی شفای مفلوج. بنابراین بار دیگر این مسئله مطرح می‌شود که اگر او خداست این دو کار عجیب را خودش شخصاً انجام می‌دهد و اگر او خدا نیست پس خدا نمی‌تواند ادعای یک شیاد، یعنی آموزش گناهان را توسط معجزه حمایت کند.

اقتدار بر مرگ و زندگی. وقتی انبیای دیگر مردگان را زنده می‌کردند صراحتاً می‌کنند که این کار را به نام خدا انجام می‌دهند اما عیسی آنرا به نام خویش انجام می‌دهد. بعدها وقتی پطرس مرده‌ای را زنده کرد وی آن کار را دقیقاً به نام خداوند عیسی کرده بود.

خداوند ما حتی ادعا می‌کند که این قدرت را دارد که خود را از مردگان برخیزاند. عیسی روزی در معبد چنین می‌گوید: «این قدس را خراب کنید در سه روز آن را برپا خواهیم نمود». شنوندگان احتمالاً سرشان را به علامت ناباوری و تمسخر تکان داده بودند زیرا فکر می‌کردند که او دربارهٔ بازسازی معبد اورشلیم سخن می‌گوید. اما بعد از

می دهد، بیشتر روشن می شود که منظور او از «پسر» چیست. یوحنا پس از اتمام انجیلش بر می گردد و مقدمه ای می نویسد (که اکنون باب اول می باشد). او در این مقدمه، الهیات را دربارهٔ مسیح خلاصه و جمع بندی می کند. وی از دیدگاه ابدیت شروع می کند: قبل از آفرینش، زمانی که چیزی غیر از خدا وجود نداشت، در این «دوران» اسرارآمیز کسی با خدا بود که از شخص خدا (همانطور که یوحنا می گوید) متمایز بود و با این وجود خود خدا بود. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» (یوحنا ۱:۱). (دلیل اینکه یوحنا این شخص دوم را «کلمه» می نامد در جزوهٔ راز تثلیث اقدس به روشنی نشان داده شده است.) این کلمهٔ خداست که همهٔ مخلوقات را آفرید و بدون او چیزی به هستی نیامد. او سرچشمهٔ تمام زندگی است و منبع تمام نوری که انسان را منور می سازد (یوحنا ۱:۴).

با این وجود او نسبت به دنیا غریب نماند: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» و این خدا-انسان به تدریج الوهیت خویش را نشان می دهد: «جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر» (یوحنا ۱:۱۴). یوحنا می گوید این شخص شگفت انگیز، پسر حقیقی خدا، دومین شخص تثلیث که در جسم به زمین آمد، یوحنا عیسی مسیح است (یوحنا ۱:۱۷).

مسیح از دید کلیسای اولیه

کتاب اعمال رسولان و رسالات، تصویری روشن از کلیسای اولیه در عمل به ما می دهند. بعد از رستاخیز و آمدن روح القدس، پیروان مسیح

معنی باشد که پدر، پطرس را کمک می کند تا خداوندان را به عنوان ماشیح بشناسد. زیرا تا این زمان حتی این فکر در شاگردان مسیح به صورت مبهمی وجود داشت.

شاگردان حتی بعد از سه سال زندگی با مسیح خداوند از پذیرش همهٔ تعالیم وی دچار مشکل بودند. حتی تا زمان محاکمه و صلیب ایمانشان متزلزل بود و هنوز تردید داشتند.

با رستاخیز مسیح از میان مردگان و با نور و قدرت روح القدس بود که رسولان به الوهیت رهبرشان ایمان واقعی و قطعی پیدا کردند. فقط بعد از رستاخیز بود که به پذیرش صریح حقیقتی که در جلو چشمانشان روشن تر می شد رسیدند، این حقیقت که این دوست شگفت انگیز و معجزه گر همان حقیقت الهی یعنی پسر خداست. ایمان استوار و جدیدشان در فریاد توامی شکاک خلاصه می شود وقتی که عیسای رستاخیز کرده به او ظاهر می شود: «خداوند من و ای خدای من!» (یوحنا ۲۰:۲۸). جواب مسیح امروز نیز برای ما بسیار پرمعنی است: «بعد از دیدنم ایمان آوردی، خوشاه بحال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

شهادت یوحنا قدیس

اگر چه یوحنا انجیلش را بعدها نوشت اما او هنوز حقایق زندگی مسیح را برای ما بازگو می کند. هدف او از نوشتن این است: «تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خداست» (یوحنا ۲۰:۳۱). همچنانکه شواهدی برای معنی «پسر» در کامل ترین و واقعی ترین معنی اش ارائه

مسیحیان اولیه که راههای بهتری برای بیان ایمانشان جستجو می‌کردند، عیسی را می‌دیدند که با جلال رستاخیز کرده و به دست راست پدر سلطنت می‌کند و قدرت و فرمانروایی خویش را بر تمام آفرینش اعمال می‌کند. بزرگترین نامی که مسیحیان برای عیسی به کار بردند «خداوند» است، کلمه‌ای که در عهد قدیم برای خود یهوه به کار برده می‌شد. «عیسی خداوند است» اعتراف آنها به الوهیت وی بود. برای مثال به شهادت استیفان توجه کنید که در هنگام سنگسار شدن رو به خدا چنین گفت: «ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر» (اعمال ۷: ۵۹)

شهادت پولس قدیس

پولس قدیس مخصوصاً در بیان این دیدگاه بنیانی درباره‌ی عیسی سخنان روشنی دارد. به دلیل اطاعت مسیح و مرگ بر روی صلیب، خدای پدر او را (در رستاخیز) برخیزاند و «نامی را که فوق از جمیع نامهاست بدو بخشید» (فیلیپیان ۲: ۹). برای یک یهودی، نامی که فوق از جمیع نامهاست نمی‌تواند غیر از نام یهوه، خداوند خدا باشد. پس این نامی است که پولس به عیسی می‌دهد. و به خاطر اینکه مسیح، خداوند است، پولس اینک کاملاً خود را آزاد احساس می‌کند تا تمام چیزهایی را که عهد عتیق جرأت می‌کند فقط به یهوه، خدای حضرت اعلیٰ بدهد به عیسی نسبت دهد. چه چیزهایی؟

پرستش. آنچه در آسمان و بر زمین است باید در مقابل مسیح زانو بزند و اقرار کند که او خداوند است (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱). این دقیقاً

به انسانهای دیگری تبدیل شدند. خداوند ما وعده داده بود که روح «همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (یوحنا ۱۴: ۲۶). و این دقیقاً همان چیزی بود که اتفاق افتاد. این انسانها در نور گذر و پنطیکاست عمق و معنی جدیدی در کارها و سخنان خداوندمان دیدند. به علاوه اکنون با محبت عیسی گرم شده بودند. اولین موعظه آنها مثال خوبی برای ایمان ایشان می‌باشد.

پطرس را ببینید که چگونه مسیح را به عنوان تحقق تمام انتظارات و امیدهای یهودیان موعظه می‌کند: اینک آن نبی بزرگ که خدا از قبل به موسی گفته بود که می‌آید (اعمال ۳: ۲۲)، اینک آن خادم مسح شده خدا (اعمال ۴: ۲۷) که توسط انسانهای شریر بر صلیب کشته شد اما خدا او را برخیزانید (اعمال ۲: ۲۴) و او را به دست راست خویش بلند کرد (اعمال ۲: ۳۳). در تحقق نبوت بزرگ مسیحایی درباره‌ی مسیح-پادشاه: «خداوند به خداوند من گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» (اعمال ۲: ۳۴-۳۵، ر. ک مزمو ۱۰۹: ۱). کلیسای اولیه تحقق مرئی و ملموس نبوت بزرگ مسیح-پادشاه را آن هنگام می‌بیند که عیسی زنده می‌شود و جایگاه خویش را در جلال به دست راست پدر آسمانی می‌گیرد. منظور از گفته بالا این نیست که عیسی اکنون و برای اولین بار الوهیت پیدا می‌کند بلکه جلال الوهیتش که انسانیت وی آن را مدتی کم‌رنگ کرده بود حالا از این طریق می‌درخشد. وقتی پولس قدیس می‌گوید که رستاخیز، مسیح را یک بار و برای همیشه به عنوان پسر خدا مشخص کرد همین منظور را دارد (رومیان ۱: ۱-۴).

پادشاه و حاکم همه. عیسی در مقابل پیلاتس پذیرفت که پادشاه است و مسیحیان اولیه بعد از رستاخیزش دانستند که این سخن حقیقت دارد. آنها قبلاً به مسیحی می‌اندیشیدند که بر سلطنتی کوچک بر روی زمین فرمانروایی می‌کند. اینک «عیسی، خداوند» تمام جهان است. پولس قدیس به وضوح چنین می‌گوید: «مسیح مرد و برخاست تا خداوند مردگان و زندگان باشد.» فرمانروایی او حتی بر فرشتگان نیز حاکم است.

عیسی از ازل پسر خداست. پولس و مسیحیان اولیه شدیداً معتقدند که عیسی خداست. اما متون دیگری وجود دارند که اگر آنها را به تنهایی در نظر بگیریم باعث گمراهی و القای این فکر می‌شوند که عیسی فقط بعد از رستاخیزش الوهیت یافت. مثلاً «پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسیای مسیح» (رومیان ۱: ۴). این متن به تنهایی رستاخیز را به عنوان تحقق این مزمور «امروز تو را تولید کردم» و روزی که مسیح، نامی برتر از تمامی نامها می‌یابد، می‌نگرد. بهرحال از موضوعات زیر روشن می‌شود که مسیح همیشه خدا بوده است و رستاخیز و جلال مسیح تنها وقایعی هستند که جلال و قدرت الهی وی یک بار و برای همیشه به انسان اعلام می‌شود.

مسیح به عنوان خالق هستی. دلیل اصلی اینکه یهوه در عهد عتیق حاکم تمام موجودات شناخته می‌شد این است که عبرانیان وی را به عنوان خالق خویش می‌دانستند. از آنجا که ایشان هستی و موجودیت خود را از او می‌گرفتند، وی تنها آفریننده و سرور آنها بود. اینک پولس قدیس در اول

همان چیزی است که اشعیا در مورد خود خدا در عهد عتیق گفته بود (اشعیا ۴۵: ۲۳). اگر پولس مطمئن نیست که مسیح خدا و برابر با یهوه است چگونه او، یک استاد و یک یهودی خدا ترس است می‌تواند این کلمات پرستش را که مخصوص خدای واحد است برای مسیح به کار برد. **نجات از طریق عیسی.** پولس به مسیحیان اولیه می‌گوید «اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی... نجات خواهی یافت» (رومیان ۱۰: ۹). پطرس نیز همین را به رهبران یهود گفت: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۴: ۱۲). این گفته اشاره مستقیمی است به آنچه یوئیل نبی صدها سال قبل وعده داده بود: «واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد» (یوئیل ۲: ۳۲).

مسیح داور همگان است. عهد عتیق منتظر «روزهای آخر» بود که خدا می‌آید تا تمام انسانها را داوری کند. و پولس قدیس هم گاهی می‌گفت که این «خدا» است که «در روز غضب» داوری خواهد کرد (رومیان ۲: ۵). اما اغلب می‌گوید که مسیح داوری خواهد کرد. او می‌گوید که همگی ما باید در مقابل مسند خدا (رومیان ۱۴: ۱۰) و مسند مسیح (دوم قرن تیان ۵: ۱۰) حاضر شویم. خدا مکافات انسان را می‌دهد (دوم تسالونیکیان ۱: ۶) اما مسیح نیز آن را انجام خواهد داد (کولسیان ۳: ۲۴). عیسی قبلاً حقایق داوری آخر را به ایشان گفته بود (متی ۲۵: ۳۱-۳۲) اما فقط آن زمان بود که شروع به درک کامل آن کردند.

بگویند: «من خدا هستم، یا این را بپذیرد یا رد کنید»؟ خیر، اگر ذهنیتهای زمان عیسی را می فهمیدیم حتماً جواب منفی می دادیم. اولاً مسیح آمد «تا تمام کند نه زایل سازد.» او می خواست تا ایمان به یگانگی خدا را بر عهد عتیق بنا کند. بنابراین به منظور نشان دادن الوهیت خویش مجبور بود تا تثلیث یعنی «سه» شخص در این خدای واحد را آشکار کند.

ثانیاً ترس و احترام یهودیان نسبت به خدا آنچنان زیاد بود که جرأت نمی کردند حتی نام صحیح وی، یهوه را تلفظ کنند. یهوه کاملاً از ایشان متمایز و جدا بود. اگر عیسی خود را صریحاً به عنوان خدای قادر مطلق معرفی می کرد آیا می توانست حتی دوستی ایشان را جلب نماید؟ ثالثاً به نظر می رسد که خداوند ما از شناخت تدریجی ایشان راضی بوده است. او می خواست تا رستاخیز و جلال، وی آخرین مکاشفه اش باشد. او می خواست تا ایمان و محبت شاگردانش را کم کم بیازماید. اکنون می توانیم ببینیم چرا رسولان و کلیسای اولیه در بیان ایمان نهایی خود به عیسی، دچار آن همه مشکل بودند. آنها نمی خواستند در مورد ایمان اساسی خود به یگانگی خدا هیچ مصالحه ای انجام دهند و بر این اساس بود که معمولاً اصطلاح «خدا» را برای پدر و اصطلاح «خداوند» را برای عیسی بکار می بردند. اصطلاحات دقیق و روشنی که قرنهای بعد به وجود آمد هنوز در زمان آنها وجود نداشت و بنابراین الوهیت عیسی را فقط به وسیله نسبت دادن ویژگیهایی که فقط متعلق به خدا بود، تعریف و توصیف می کردند.

قرنهای ۸:۶ به ما می گویند که عیسی خداوند است و همه چیز از او هستی یافته است. به عبارت دیگر مسیح پادشاه و حاکم است زیرا از ازل خالق بوده است. پولس در کولسیان ۱:۱۳-۱۷ روشن می کند که قبل از آفرینش جهان، مسیح همچون پسر نامخلوق خدا وجود داشت. «او نخست زاده (نسل ابدی) تمامی آفریدگان است که در او همه چیز آفریده شد.»

مسیح همان کسی است که توسط پدر فرستاده شد. پولس آنچه را که مسیح درباره خود می گوید اغلب به روشنی می بیند. مسیح پسر ازلی خداست که به وسیله پدر فرستاده شد تا ما را رهایی بخشد. او که طبیعت الهی داشت تمام نشانههای ظاهری الوهیت خویش را کنار گذاشت (البته او هرگز نمی توانست خدا نباشد)، وضعیت پست بشری را برخورد گرفت و به زمین آمد. «پس چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد. لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است به او بخشید تا به نام عیسی هرزانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است برای تمجید خدای پدر» (فیلیپیان ۲:۶-۱۱).

چرا مسیح واضح تر سخن نگفت؟

بسیاری از مردم می پرسند آیا خداوند ما نمی توانست به صراحت

در مخالفت با چنین تعلیمی بود که یوحنا ی ق‌دیس چنان با شدت تأکید و اصرار می‌کند که «کلمه جسم گردید» و خدای پسر حقیقتاً طبیعت انسانی ما را به خود گرفت. ق‌دیس ایگناتیوس انطاکیه که در سال ۱۱۷ میلادی در زنجیر به روم برده می‌شد تا شهید شود بر علیه این بدعتها که منکر انسانیت حقیقی خداوند ما بود چنین نوشت: «از بدعتها برحذر باشید. این بدعتها را مشکل بتوان شفا داد. فقط یک طبیب وجود دارد... که جسم گرفت، خدای حقیقی... عیسیای مسیح، خداوند ما.» و جای دیگری می‌نویسد: «اگر مسیح فقط به ظاهر رنج کشید، پس این زنجیرها بردست و پای من چیست؟»

کمی بعد ترتولیان رنجهای بسیار می‌بیند تا بعد انسانی مسیح، درد و رنج و مرگش را به صراحت بیان کند. او حتی تا آنجا پیش می‌رود که با ترجمه تحت‌اللفظی مزمو را ۲۱، خداوند ما را زشت می‌خواند.

آریانیسم: مسیح نیمه خدا - نیمه انسان است

از همان ابتدای دهه اول قرن دوم، سخن گفتن از مسیح به عنوان «خدا» (بجای «خداوند») به صورت عادت درآمده و کم‌کم رواج یافت. ایگناتیوس انطاکیه چنان با اطمینان از مسیح به عنوان خدا صحبت می‌کند که هیچ شک و تردیدی در بیان آن به خود راه نمی‌دهد. بعضی از عبارتی که او به کار می‌برد عبارتند از: «خدا خود را به شکل انسان ظاهر کرد»، «خون خدا»، «نان خدا یعنی بدن عیسیای مسیح.» اما کشیشی به نام آریوس در خصوص این موضوع وحشتناک دچار

۳- روشنگری در طی قرون اولیه مسیحیت

انسانها به طور غریزی دوست دارند که به عمق اسرار پی ببرند و ایده خدا- انسان بودن مسیح در آن زمان راز بسیار بزرگی بود. بنابراین با استفاده از استدلال و فلسفه های مختلف و متنوع، توضیحات گوناگونی داده می‌شد که مدام در حال پیشرفت بود. تا جایی که بعضی به گونه ای وحشتناک در دام اشتباه افتادند اما این تفکر در برانگیختن واکنش و مطالعه بیشتر، مؤثر و موفق گردید تا آگاهی ما از شخص مسیح دقیق تر و بیشتر شود.

دوستیزم^۳: ایده وانمود جسمی

دوستیزم یکی از این ایده های فلسفی بود که از یونان انتشار یافت طبق این تفکر ماده (از جمله بدنهای ما) شریب و ناپسند است. اعتقاد به این ایده یعنی اینکه خدا خود را هرگز به بدنی شریب پیوند نمی‌دهد تا بر روی زمین بیاید. پس دوستیستها این تعلیم را آغاز کردند که مسیح آسمانی با بدنی که ظاهراً جسمانی بود به روی زمین آمد (دوستیزم از کلمه ای یونانی به معنی «ظاهر شدن» مشتق شده است). از این رو مسیح فقط به ظاهر رنج کشید و مرد.

۳- بر طبق این نظریه، عیسیای مسیح فقط جنبه ظاهری جسم را داشت و بنابراین شکنجه و آزار ندیده و به ظاهر مرده است [نظریه صورت ظاهرگرایی]

آپولیناریس می گفت که اگر یگانگی و وحدت را در مسیح می خواهید، مجبورید جایی برای عنصر الهی بسازید. او این مکان را با چشم پوشی از روح انسانی مسیح می ساخت.

گروهی از دانشمندان الهیات در انطاکیه شدیداً با وی به مخالفت برخاستند. آنها بر انسانیت کامل و حقیقی عیسی اصرار داشتند. به گفته آنان، گناه مخصوصاً در روح انسان وجود دارد. اگر مسیح مهمترین عنصر طبیعت انسان یعنی روح را ندارد چگونه می تواند طبیعت انسان را آزاد کند؟ این سؤال باعث شد آنها با صدای بلند اعتراف کنند که مسیح فقط زمانی می تواند طبیعت انسانی را آزاد کند که آن را به خود بگیرد.

این محققین اناجیل را بسیار تحت اللفظی می خواندند. آنها در انجیل، مسیح را همچون انسانی واقعی می دیدند، انسانی که حرف می زند، می خورد، رنج می کشد و می میرد. این همان انسانی بود که مریم او را به دنیا آورد. آنها نه تنها انکار نمی کردند که مسیح هم انسان و هم خدا بود بلکه او را دو شخص می پنداشتند. یکی عیسای انسان که از مریم متولد شد و دیگری، شخص دوم تثلیث اقدس که چنان با عیسای انسان یکی شده بود که می توان هر دو را یک شخص واحد نامید. اما در مسیح واقعاً دو پسر خدا وجود دارد: یکی پسر طبیعی خدا و دیگری پسر خوانده خدا که مریم به دنیا آورد.

این آموزه ای بود که نستوریوس، پاتریارک قسطنطنیه آن را پایه ریزی کرده و تعلیم می داد. در واقع آنچه باعث طرح این مسئله می شود این است که نتوانیم مریم را مادر خدا بنامیم و در عوض بگوییم

گمراهی شد. او ایده یگانگی خدا در یهودیت و مسیحیت را با ایده وجود نیمه خدایان یونان ترکیب کرد. از دیدگاه او خدا آنچنان از دنیا متمایز و جداست که نمی تواند هیچ ارتباطی با آن داشته باشد. خدا لوگوس را که یک نیمه خداست می آفریند و او نیز به نوبه خود تمام چیزهای دیگر را خلق می کند. بنابراین مسیح، لوگوس در جسم انسانی است. آریوس حتی جنبه کاملاً انسانی مسیح را از بین می برد زیرا می گوید که عنصر الهی، نقش روح انسانی به خود می گیرد و خود را به یک بدن (بدون روح انسانی) پیوند می دهد. پس به عقیده آریوس، مسیح نه کاملاً خداست و نه کاملاً انسان. این نظریه بدترین بدعت در تاریخ کلیساست.

شورای بزرگ نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی نظریات و تعالیم آریوس را محکوم کرد و تصریح نمود که مسیح خدای حقیقی است. در واقع او با پدر دارای «یک ذات» می باشد.

در اینجا بود که روشن شد مسیح در واقعی ترین معنی ممکن، خداست و انسان نیز می باشد. چگونه می توان اتحاد بین این دو عنصر را تشریح نمود؟ در واقع این کار بسیار مشکل می باشد. اینک به بررسی هر دو جنبه این موضوع می پردازیم. ابتدا به نظریات تقریبی در مورد اتحاد واقعی انسانیت و الوهیت در مسیح می پردازیم و سپس نظریات افراطی را بررسی می کنیم.

نستوریانیسم : کم اهمیت جلوه دادن یگانگی مسیح

آپولیناریس اسقف لادوکیه در نیمه دوم قرن چهارم می کوشید تا ایده آریانیسم را زنده نگاه دارد که مسیح فاقد روح حقیقتاً انسانی است.

پیتر باشد، خواه جان یا جورج. هر انسان یک فاعل شخصی است یعنی یک «من» که عمل می‌کند. این «من» کسی است که از طریق طبیعت انسانی خویش عمل می‌کند. مجمع افسس به نستوریوس و دوستانش می‌گوید که در مسیح فقط یک شخص، یک «من» وجود دارد که او را به نام شخص دوم تثلیث اقدس می‌شناسیم. او می‌تواند هم از طریق طبیعت الهی یعنی وجود ازلی و ابدی خود عمل کند و هم از طریق طبیعت انسانی که آن را از باکره متبارک گرفت. این موضوع ما را به تعریف تعلیم کلیسا برمی‌گرداند که در مسیح فقط یک شخص اما با دو طبیعت وجود دارد. همانا این راز مسیح است.

مونوفیزیتیسیم: افراط در یگانگی مسیح

بعد از اینکه مجمع افسس این حقیقت را روشن ساخت که فقط یک شخص در مسیح - کلمه، شخص دوم تثلیث - وجود دارد، بعضی از الهی‌دانان چنان براین یگانگی شخص پافشاری می‌کردند که بعضی وقتها به انکار طبیعت واقعاً انسانی مسیح می‌انجامید. آنها می‌پرسیدند وقتی که شخص انسانی وجود ندارد، چگونه یک طبیعت واقعاً انسانی می‌تواند وجود داشته باشد؟ چگونه یک شخص با دو طبیعت امکان دارد؟

یوتیچس، رئیس یکی از دیرهای قسطنطنیه تعلیم می‌داد که عناصر الهی و انسانی مسیح به وسیله قدرت تجسم او با هم درآمیختند و تبدیل به یک طبیعت (الهی) گردیدند. (از این رو این

مریم مادر شخص الهی نیست بلکه فقط مادر عیسی انسانی است. وقتی که یکی از کشیشان نستوریوس این مطلب را در یک مراسم مذهبی دوباره تکرار کرد، مردم سخت عصبانی شدند. چگونه کسی جرأت می‌کند مادری الهی مریم را زیر سؤال ببرد و این تعلیم قدیمی و اولیه کلیسا را انکار نماید! هرج و مرج بالا گرفت و به موضوعی نه تنها مذهبی بلکه سیاسی تبدیل شد.

پاپ فراخوان مجمع عمومی دیگری را صادر کرد که به سال ۴۳۱ در افسس برگزار شد. قدیس سیریل اسکندریه که مدتهای مدیدی قهرمان تعالیم واقعی به شمار می‌آمد و نظریات او بود که توسط اسقفان مورد پذیرش و تصویب قرار گرفت. در اینجا مهمترین بخش از مصوبات این مجمع را مرور می‌کنیم:^۴

ما ایمان داریم که «کلمه» به واسطه متحد کردن جسمی سرشار از روح با خود و در شخص خویش، انسان گردید... ما ایمان داریم که طبیعتهای متحد در این اتحاد واقعی، متفاوت هستند و با این حال وجود پسر و مسیح یکتا از آن دو طبیعت است... آن که از باکره مقدس متولد شد یک انسان معمولی نبود که کلمه بر او نزول کند بلکه او یعنی کلمه خدا بر حسب جسم از رحم مادرش مولود گشت و این به واسطه اتحاد طبیعت الهی و طبیعت انسانی در یک شخص میسر شد... بنابراین (پدران مقدس کلیسا) ازاینکه باکره مقدس را مادر خدا بخوانند لحظه ای درنگ نمی‌کنند.

«طبیعت» یعنی آنچه عمل می‌کند، چه یک حیوان باشد و چه یک گیاه یا یک موجود عقلانی. «شخص» یعنی کسی که عمل می‌کند خواه

۴- پس از اتلم ترجمه این کتاب، پاتریارک کلیسای شرق آشور با پاپ ژان پل دوم ملاقات و بیانیه مشترکی درباره راز مسیح امضا کردند. متن این بیانیه به ضمیمه کتاب آمده است

صورت غلام را پذیرفت. اگرچه خداست و رنج و مرگ بر او قدرتی ندارد اما انسان شدن را خوار نشمرد و خویشتن را تحت رنج و شریعت مرگ قرار داد. با تولدی نوین مولود شده... جسم انسانی خود را از یک باکره گرفت. خداوند ما طبیعت خویش را از مادرش گرفت اما گناه در وی راه نیافت. با این وجود، تولد معجزه آسای خداوند ما عیسیای مسیح، که از رحم یک باکره به دنیا آمد، طبیعت او را از طبیعت ما متمایز نمی سازد. زیرا همین شخص واحد، هم خدای حقیقی است و هم انسان حقیقی. در این اتحاد که حقارت انسان و شکوه خدا به هم پیوسته اند، هیچ فریب و چشم بندی نیست. طبیعت انسانی و الهی او یکدیگر را تبدیل نمی کنند... زیرا هر کدام اعمال مربوط به خود را انجام می دهند. کلمه آنچه را که مربوط و مناسب کلمه است انجام می دهد و انسانیت آنچه را که مربوط به انسانیت است.

این آخرین مناقشه ای نبود که درباره شخص مسیح روی داد. بهرحال تا سال ۴۵۱، الهیات اساسی مربوط به خداوند ما جا افتاد و واژه های مشکل آفرینی چون «شخص» و «طبیعت» یک بار و برای همیشه تثبیت شد.

مسیحیان اولیه در هر مجادله ای به تعالیم اصلی کتاب مقدس و کلیسای نوپا مبنی بر اینکه مسیح حقیقتاً خداست رجوع می کردند. متأسفانه برای بسیاری از مردم قرن اخیر، مسیح فقط یک رهبر بزرگ و یک الگوست. بیشتر کسانی که الوهیت مسیح را انکار می کنند، مسیح کتاب مقدس و آیین مسیحیت اولیه را نمی شناسند. به هر حال برای

ایده را monophysitism می نامند: یک = mono و طبیعت = phy-sis). بار دیگر مجادلات شدید شروع گردید و در نتیجه مجمع دیگری تشکیل شد و این بار سال ۴۵۱ در کالسدون. این بار پاپ لغوی اول بود که دکترین خود را ارائه داد و مورد قبول همه واقع شد. در زیر قسمتی از آن نوشته درخشان را می خوانیم. به راستی شایستگی آن را دارد که به طور مفصل آورده شود:

شخصیت خاص هر طبیعت دست نخورده باقی ماند و هر دو در یک شخص با هم متحد شدند. بنابراین عظمت، حقارت را به خود پذیرفت، قدرت، ضعف را و ابدیت، مرگ را دربر گرفت. طبیعتی که حقارت را نمی پذیرفت با طبیعتی که می تواند رنج ببیند یکی شد تا گناهان ما را فدیة کند. از این رو آن متوسط بین خدا و انسان که خود انسان بود یعنی عیسیای مسیح، به خاطر تسکین و تخفیف ناامیدی ما، از جهات مختلف هم فانی بود و هم جاودان. بنابراین خدای حقیقی در پری و کاملیت طبیعت واقعی انسان متولد شد، او که در تمام شخصیت خویش همانند ما بود، همان گونه که ما نیز شبیه او هستیم.

پس پسر خدا از کرسی خود در آسمان نزول کرد اگرچه جلال پدر را ترک نمود. او داخل ضعف این دنیا شد و به شیوه ای منحصر به فرد به دنیا آمد: زیرا اگرچه در طبیعت الهی خویش نابیدا بود اما در طبیعت انسانی ما صورت مرئی به خود گرفت... اگرچه خداوند کائنات است اما عظمت بی پایان خود را مخفی کرده،

اکسیژن آب به دست می آید. با این وجود صحیح نیست که این دو طبیعت را همانند دو قطعه سنگ کنار هم بگذاریم. آنها جایگاه مناسب خود را در یک شخص - شخص دوم تثلیث متبارک - پیدا می کنند، بنابراین، این شخص که از ازل طبیعت الهی داشت اینک از طریق مریم باکره یک طبیعت انسانی نیز به خود می گیرد.

به این علت است که دانشمندان الهیات آن را اتحاد «ذاتی» می نامند. در اینجا کلمه «ذات» بهترین کلمه برای ادای معنی شخص می باشد.

عیسی همانند من و شما یک طبیعت انسانی و فردی کامل داشت. او فهم و خودآگاهی انسانی را دارا بود. همانند تمام انسانها سخن می گفت و عمل می کرد و این کار او کاملاً شخصی و متمایز بود. پس با این ترتیب، آیا این مسئله، شخصیت انسانی به او نمی دهد؟ آیا او یک شخص انسانی نیست؟ خیر، زیرا متأسفانه این شیوه روانشناسانه از تفکر درباره شخصیت، اصلاً شیوه الهی دانان و فلاسفه نیست. شخصیت از دیدگاه الهیات همان چیزی است که آنچنان واقعیتی به فرد می بخشد که بتواند در وجودی که از آن خود اوست هستی داشته باشد، وجودی که تماماً اصلی و کامل بوده و نمی تواند با کس دیگری بیامیزد - مثلاً روح یک شخص نیست زیرا ناقص و ناتمام است - روح برای اینکه کامل شود باید با بدن ترکیب شود.

پس طبیعت انسانی مسیح چه چیزی کم دارد؟ چه چیزی مانع می شود که این طبیعت یک شخص انسانی نباشد؟ بسیاری از راه حل ها و

کسانی که مسیح را همچون خدا می پذیرند، او صرفاً یک رهبر نیست که به ما نشان می دهد که چگونه به خدا وفادار و مؤمن باشیم بلکه او همانی است که باید به او ایمان داشته باشیم.

۴ - الهیات مسیح

راز تجسم، راز اتحاد طبیعت الهی و طبیعت انسانی در یک شخص ازلی یعنی کلمه یا شخص دوم تثلیث می باشد. در طی قرنها، الهی دانان بزرگ درباره این مسایل اندیشیده و سعی کرده اند به آنها پاسخ دهند. اغلب، این پاسخها با هم فرق دارند و در مطالعه آنها با نظرات مختلفی روبه رو می شویم. گاهی نیز نظرات همه آنها یکی می شود. آگاهی ما از این نظرات می تواند در شناخت و ستایش مسیح مفید باشد.

چرا با وجود یک طبیعت انسانی، یک شخص انسانی در مسیح وجود ندارد؟ آیا مسیح روح داشت؟ آیا او می توانست به وسیله فکر انسانی خویش همه چیز را بداند؟ آیا او می توانست از مرگ بر صلیب امتناع کند؟ الهی دانان می کوشند به این سؤالات و بسیاری دیگر پاسخ گویند.

اتحاد دو طبیعت در يك شخص

جنبه های انسانی و الهی در مسیح متمایز و جدا باقی می مانند. اتحادی که در راز تجسم مسیح به وجود آمد این دو جنبه را با هم نمی آمیزد که چیز سومی به وجود آید همان گونه که از ترکیب ئیدورژن و

این شخص «تصاحب» می شود. فقط یک فاعل، یک «من» وجود دارد. پس همه چیز مسیح سزاوار پرستش است یعنی ستایشی که از آن خداست از آن مسیح نیز می باشد. قلب، دستها و زخمهای او متعلق به آن شخص الهی است. وقتی که پسری به یک دختر می گوید: تو چشمهای زیبا و دوست داشتنی داری، قصد ندارد از چشمهای او تعریف کند بلکه می خواهد دختری را بستاید که آن چشمها از آن اوست. همین طور در هنگام دعا خطاب به قلب مقدس عیسی، همانجا متوقف نمی شویم بلکه می خواهیم کل شخص مسیح را پرستش کنیم. این قلب فقط بیانگر بعضی از جنبه های دوست داشتنی این شخص، مثلاً محبت و رحمت اوست.

سخن گفتن به شیوه های بخصوص

دومین پیامد این اتحاد یعنی اتحاد دو طبیعت در یک شخص این است که تا چه حد حق داریم طبیعت و صفات الهی به مسیح- انسان نسبت دهیم. می توانیم بگوییم: «این انسان قادر مطلق است.» از طرف دیگر می توانیم طبیعت و صفات انسانی به مسیح- خدا نسبت دهیم، مثلاً: «خدا بر صلیب کشته شد.» «خدا تشنه و گرسنه بود.» تمام اینها مجاز هستند زیرا در نهایت درباره یک شخص یگانه سخن می گوئیم. مشهورترین کاربرد این اصل در «مادر خدا» نامیدن «مریم» بچشم می خورد. بخوبی می دانیم که مریم فقط جسم انسانی مسیح را به وجود

تئوری هایی که برای حل این مسئله فوق العاده ظریف و پیچیده ارائه شده برای بحث کوتاه و مختصر ما بسیار فنی هستند. اما ساده ترین آنها بیان می کند که طبیعت انسانی مسیح یک شخص نیست زیرا فاقد عامل وجودی خود یعنی «بودن» می باشد. طبیعت انسانی هر کس وجود شخصی خویش را از خدا می گیرد و به خودی خود و متمایز از دیگران هستی می یابد. این موضوع برای انسانیت مسیح نیز اتفاق می افتد.

به استثنای اینکه این طبیعت انسانی را از عمل خلاق خود خدا می گیرد. پس مسیح این شخصیت انسانی را نیاز نداشت زیرا از سطح بسیار بالاتری آن را به دست آورد.

لازم به تذکر است که راز تجسم به وسیله قدرت لایتناهی خدا صورت گرفت. هر سه شخص تثلیث باعث این واقعه بودند اما فقط یک شخص - آن هم شخص دوم- به طبیعت انسانی پیوست. فرض کنید دو برادر، برادر سومشان را کمک می کنند تا یک یونیفورم بپوشد. هر سه نفر در عمل پوشیدن دخالت دارند اما در پایان وقتی کارشان تمام شد، فقط یکی از آنها یونیفورم دربردارد. الهی دانان همچنین متفقاً معتقدند که اتحاد انسانیت و الوهیت در مسیح، هرگز از بین نخواهد رفت. حتی بعد از پایان دنیا، شخص دوم تثلیث، انسانیت خویش را کنار نخواهد گذاشت.

کل مسیح همچون خدا پرستش می شود

از آنجا که در مسیح فقط یک شخص یعنی کلمه وجود دارد، این مسئله پیامدهای مهمی در پی دارد. اول اینکه تمام چیزهای وی، توسط

انگاشتن جنبهٔ انسانیت کامل و حقیقی عیسی را رد کرده است. از آنجا که مسیح آمد تا طبیعت انسانی ما را نجات دهد. این کار را فقط زمانی می توانست انجام دهد که طبیعت کاملاً انسانی به خود بگیرد و آن را با زندگی و مرگ خویش تقدیس کند.

با این وجود هنوز هم بسیاری از کاتولیکهای خوب اما ناآگاه دربارهٔ مسیح همچون خدایی می اندیشند که فقط تحت جنبهٔ ظاهراً انسانی برای ما حاضر می شود و عمل می کند. اخیراً معلمی از دانش آموزان کلاس تعلیمات دینی خویش پرسید: «آیا خداوند ما روح انسانی دارد؟» و آنها متفق القول و بی درنگ جواب دادند: «خیر! او خداست.» کاتولیک ها یقیناً از انسانیت عیسی آگاه هستند و می دانند که این انسانیت، حساسیت او را نسبت به دنیای خارج و مخصوصاً نسبت به درد و مرگ برمی انگیزد. اما اندیشهٔ آنها به این سادگی، روح انسانی و مخصوصاً کاملیت ویژگیها و آگاهی، تعقل و ارادهٔ روح انسانی را نمی پذیرد. مسیح به عنوان خدا، حکمت و ارادهٔ الهی و به عنوان انسان، روح، بدن، معرفت و ارادهٔ انسانی دارد و تمام احساساتی که مردم عادی آن را تجربه می کنند.

ارادهٔ انسانی عیسی

عیسی به ارادهٔ انسانی خویش اشاره می کند آن هنگام که می گوید: «از آسمان نزول کردم نه تا به ارادهٔ خود عمل کنم بلکه به ارادهٔ فرستندهٔ خود» (یوحنا: ۶:۳۸) یا زمانی که به پدر چنین گفت: «نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو» (لوقا: ۲۲:۴۲). بنابراین هرگاه عیسی اطاعت می کرد،

آورد، او دقیقاً همان چیزی به عیسی داد که دیگر مادران به فرزندان نشان می دهند، اما هیچ مادری نمی گوید: «من مادر بُعد انسانی جورج هستم» بلکه می گوید: «من مادر جورج هستم.» زیرا آن جورج شخص و آن «من» است که صاحب این بُعد انسانی می باشد. به همین صورت مریم نیز مادر مسیح است. اما مسیح خداست پس مریم به درستی و به حق مادر خدا خوانده می شود.

طبیعت الهی مسیح

مسیح خدا و انسان است. به خاطر طبیعت الهی اش هر آنچه را متعلق به خداست، دارد. او قادر مطلق، دانای مطلق و همه جا حاضر است... شخص دوم تثلیث آن هنگام که بر روی زمین آمد این ویژگیهای الهی را کنار نگذاشت. بعضی ها وقتی این جمله را می خوانند «... خود را خالی کرد» (فیلیپیان ۲:۷) فکر می کنند که مسیح الوهیت خود را ترک کرد اما این طور نیست. خدا نمی تواند کمتر از خدا شود. ولی حقیقت این است که او شکوه و الوهیت خود را تحت ظاهر یک طبیعت انسانی مخفی کرد و فقط در هنگام رستاخیز و جلالش بود که اجازه داد بار دیگر جلالش بدرخشد. بسیاری از سؤالات الهیات مربوط به جنبهٔ انسانی عیسی است. پس برخی از آنها را بررسی خواهیم کرد.

طبیعت بسیار کامل انسانی

در صفحات قبل دیدیم که کلیسا چگونه هر کوششی برای نادیده

کند. او آزاد بود که این یا آن را انجام دهد، به جای پطرس، یعقوب یا یوحنا را رهبر کلیسا نماید. لیاقت و پاداش در انجام کار مشکلی نهفته است که مجبور به انجام آن نباشیم. بنابراین عیسی حتی در مرگ نیز آزاد باقی ماند. مردن او همانند مردن دیگران از روی اجبار نبود. «من جان خود را می نهم تا آن را بازگیرم. کسی آن را از من نمی گیرد بلکه من خود آن را می نهم» (یوحنا ۱۰: ۱۷-۱۸). و پولس قدیس می گوید دقیقاً به خاطر اینکه مسیح آزادانه و از روی فروتنی صلیب را پذیرفت، خدای پدر او را جلال داده سرافراز نمود (فیلیپیان ۸: ۹).

کلیسا به ما تعلیم می دهد که مسیح هرگز گناه نکرد، نه گناه عملی و نه گناه اولیه در وی یافت نشد. او در هر چیزی بجز گناه همانند ماست (عبرانیان ۴: ۱۵). زمانی که خداوند ما از یهودیان سؤال می کند: «کدام یک از شما مرا به گناه ملزم می سازید؟» هیچ کس نتوانست، اگر چه برخی از آنان آرزو می کردند بتوانند گناهی به او نسبت دهند. مسیح هیچ گناهی مرتکب نشد حتی بالاتر از این، او نمی توانست مرتکب گناه شود: او بی عیب و بی نقص بود. وقتی ما گناه می کنیم، دست یا زبان ما نیست که گناه می کند بلکه خود ما به عنوان شخص هستیم که گناه کرده ایم. اگر مسیح در طبیعت انسانی خویش می توانست گناه بکند، گناه یک شخص الهی در مسیح به حساب می آمد. اما نسبت دادن گناه به خدا فکری است که هرگز به ذهن ما راه نمی یابد.

دعا می نمود و خدا را می ستایید آن را با استفاده از خواست و اراده انسانی خویش انجام می داد.

این اراده انسانی همیشه در انطباق با اراده الهی بود. کلیسا چنین تعلیم می دهد: «این دو اراده متضاد و متناقض نیستند بلکه اراده انسانی مطیع و تابع اراده الهی است.» بعضی ها می گویند اراده انسانی عیسی سرانجام سر به طغیان برداشت و آن هنگامی بود که عیسی یک لحظه در باغ جتسیمانی خواست که پیاله درد و رنج از او دور شود. خیر این طور نیست، این مخالفت ظاهری نشانه روشنی از انسانیت واقعی او بود، یعنی نشانه ای از مخالفت طبیعی و بی اختیار که آگاهی از رنج و مرگ قریب الوقوع در ما بیدار می کند حتی قبل از اینکه فرصت داشته باشیم درباره آن آزادانه تصمیم بگیریم. چنین مرگی به خودی خود و قبل از هرگونه واکنشی، ناخوشایند است. اما اگر مرگ را به عنوان وسیله ای برای نجات تمام بشر ببینیم نه تنها قابل تحمل می شود بلکه خوشایند خداوند ما می گردد: «نه اراده من بلکه اراده تو کرده شود.»

در او گناهی یافت نشد

خداوند ما اگر چه همیشه اراده پدر را انجام می داد اما کاملاً آزاد بود. آزادی در بهترین معنی اش، آزادی برای ارتکاب گناه نیست بلکه انجام دادن خوبی و انتخاب بین خوبی های مختلف است. این همان آزادی است که ما در آسمان خواهیم داشت و شبیه همان آزادی که مسیح دارد. او آزاد بود که کاری انجام دهد یا ندهد، سخن بگوید یا سکوت

آن انسانیت، در شخص عمل می‌کند! بنا بر این طبیعت انسانی خداوند ما به شیوه‌ای مقدس است که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند بدان پایه برسد و درک آن کاملاً ماورای توانایی ماست. الهی دانان می‌گویند که این تقدس به وسیله «فیض اتحاد» به وجود می‌آید و آنها عبارتی بهتر از این نیافته‌اند.

پراز فیض

در کتاب مقدس می‌خوانیم که مریم «پراز فیض^۵» بود اما این پری یک پری نسبی است یعنی بر طبق وضعیت بخصوص او و سن و نقش وی در زندگی «پراز فیض» بود. فیض او می‌توانست همیشه افزایش یابد. خداوند ما کمال مطلق فیض را داشت. او از همان اولین لحظه آن را به طور کامل دارا بود، چنان کامل که هرگز نمی‌توانست افزایش یابد. پیوس دوازدهم آن را چنین توصیف می‌کند: «پری فیضی که بزرگتر از آن متصور نیست.»

عیسی به همراه فیض تقدیس کننده، فضایل و عطایایی داشت که از روح القدس بر او ریخته شده بود. بهر حال چندین استثنای جالب وجود دارد. عیسی نمی‌توانست عطیه ایمان را داشته باشد زیرا ما فقط به چیزهایی می‌توانیم ایمان داشته باشیم که مستقیماً دیده نمی‌شوند اما مسیح خدا را به طور کامل و مستقیم می‌دید. او چیزی را می‌دید که ما باید تا رسیدن به آسمان به آن ایمان داشته باشیم. او همچنین عطیه

۵- در کتاب مقدس «نعمت رسیده» ترجمه شده است. ر. ک لوقا ۱: ۸

قدوسیت مسیح

عدم گناه یک جنبه از تقدس است اما نزدیکی و اتحاد با خدا جنبه دیگر و مثبت آن است. می‌دانیم که خداوند ما همانند خدا، تقدس الهی داشت. اما می‌خواهیم درباره تقدسش به عنوان یک انسان آگاه شویم. اگر اعمال مردم نیکو و مقدس باشد می‌توانند مقدس شوند، این تقدس، تقدس عملی است. از طرف دیگر می‌توانند در تمام ساختارشان مقدس باشند، این تقدس وجودی است (در حالت فیض تقدیس کننده، تقدس عارضی و در حالت اتحاد ذاتی، تقدس جوهری).

هم ما و هم مسیح می‌توانیم تقدس عملی داشته باشیم اما وقتی که دارای فیض تقدیس کننده هستیم تقدس وجودی نیز داریم یعنی شراکت در طبیعت خدا که ما را شبیه او می‌سازد و حیات الهی به ما می‌بخشد. خداوند ما یقیناً این تقدس را دارد و تقدس وی تا بدان حد است که آن را «فیض سر تمام بشریت» می‌نامیم. این تقدس از طریق او و بخاطر او به ما می‌رسد، همان گونه که یوحنا رسول می‌گوید: «از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض» (یوحنا ۱: ۱۶). پاپ پیوس دوازدهم می‌گوید: همه نعمت‌ها و فیض‌ها از او به درون بدن کلیسا جاری می‌شود که بدان وسیله ایمانداران تقدس می‌یابند. مسیح بنیانگذار و سرچشمه تقدس است. فیض و جلال از پری بی پایان او فوران می‌کند.

اما بالاتر از همه اینها، انسانیت مسیح به وسیله اتحاد منحصر به فرد انسانیت با الوهیت ذاتاً تقدس یافته است. چه کسی می‌تواند تصور کند که یک طبیعت انسانی چقدر تقدس می‌یابد وقتی که خود خدا از طریق

چرا خداوند ما این شناخت را از همان ابتدا داشت؟ اول به این دلیل که در غیر این صورت بطور اکتسابی و به تدریج آن را به دست می آورد و کامل تر می شد در حالی که طبق تعلیم کلیسا مسیح از ابتدا کامل بود. دوم اینکه تا به وسیله علم انسانی خویش بدانند که او خدای حقیقی است و سوم اینکه این آگاهی و شناخت از خدای آسمانی، دقیقاً همان چیزی است که مسیح آمد تا به همه انسانها بدهد یعنی او می خواست همه انسانها را به این شناخت از خدای آسمانی برساند. و این فقط زمانی امکان پذیر است که آنچه را می خواهد به دیگران بدهد خود از اول آن را داشته باشد. پس مسیح بوسیله این شناخت الهی و فرخنده (دیدار متبارک) می توانست تمام چیزهای گذشته، حال و آینده را بدانند. او می توانست رازهای قلوب انسانها را بخواند و آینده را پیش بینی نماید.

۲- معرفت الهامی

معرفت الهامی به طور تحت اللفظی یعنی معرفتی که خدا به شخص الهام می کند. آدم چنین معرفتی نیاز داشت تا همچون یک انسان عمل کند و نقشه های خدا برای خود را درک نماید. او مجبور نبود صبر کند و آن را کم کم یاد بگیرد بلکه به یکباره به او داده شد. این مطلب در مورد مسیح نیز صادق است. به عقیده الهی دانان حتی قبل از اینکه مغز کوچک مسیح کودک در رحم مادرش مریم کاملاً شکل بگیرد و قبل از اینکه بتواند به شیوه معمول چیزی یاد بگیرد، خدا حکمت را به شعور و ذهن انسانی وی الهام کرده بود به نحوی که می توانست کار نجات و

امید را نداشت زیرا ما فقط به چیزهایی امید داریم که در حال حاضر بدست نیآورده ایم اما او از قبل خدا را بدست آورده بود، سرانجام او عطیه توبه را نداشت زیرا در او هیچ امکان گناه نبود.

معرفت انسانی مسیح

خداوند ما به وسیله حکمت الهی خویش همه چیز را می داند. اما به عنوان یک انسان، در معرفت انسانی خویش تا چه اندازه علم و آگاهی داشت؟ آیا معرفت و علم مسیح از کودکی رشد می کرد؟ آیا همان گونه که از ظاهر انجیل برمی آید او واقعاً از روز داوری بی اطلاع بود؟ در مطالعه نظریات دانشمندان الهیات پی می بریم که سه نوع مختلف از معرفت و علم در ذهن انسانی عیسی وجود داشت.

۱- معرفت کسی که خدا را روبه رو می بیند

خداوند ما شناخت و معرفتی مستقیم و روبه رو از خدا داشت، شناختی که انسان در آسمان به دست خواهند آورد. این شناخت مستقیم را اصطلاحاً «دیدار متبارک» می نامیم. او این معرفت را از اولین لحظه لقاح داشت و برای یک لحظه آن را از دست نداد و حتی بر صلیب موقعی که با صدای بلند فریاد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟» بهر حال این متن مشکل را باید توضیح داد. (این متن نقل قول مستقیمی از مزموور ۲۱ می باشد). نباید آن را این گونه تفسیر کرد که مسیح در آن لحظه به طور موقتی این شناخت مستقیم از خدا را از دست داده بود.

نداشت؟ (متی ۲۴:۳۶ و مخصوصاً مرقس ۱۳:۲۲) در نگاه اول به نظر می‌رسد که چنین است. اما الهی دانان این گونه پاسخ می‌دهند که منظور عیسی این بوده است: «براستی من می‌دانم اما به شما نمی‌گویم» (مانند زمانی که یک شخص ناخوانده به در خانه کسی می‌رود و به او می‌گویند که «فلانی خانه نیست.») به عبارت بهتر، او این علم را در حکمت انسانی خویش داشت اما علم او از این حکمت انسانی ناشی نمی‌شد. یعنی او این حکمت را به خاطر اینکه انسان بود نداشت بلکه به خاطر آن معرفت الهی که داشت.

قدرت طبیعت انسانی مسیح

بخشش گناه، زنده کردن ایلعازر و اعطای فیض اعمالی الهی هستند و خداوند ما این اعمال را و از طریق طبیعت الهی خویش انجام می‌داد. انسانیت او همانند انسانیت ما نمی‌توانست تأثیرات ماوراءالطبیعی ایجاد کند. اما این انسانیت عیسی نقش مهمی به عنوان یک وسیله یا ابزار ایفا می‌کرد.

گچ وسیله‌ای برای نوشتن است و در انتقال مفاهیم نوشته شده روی تخته سیاه کمک می‌کند با این وجود نتیجه واقعی یعنی کلمات با معنی، ماورای قدرت گچ است. طبیعت انسانی مسیح نیز به همین گونه شبیه گچ می‌باشد. عیسی در بسیاری از معجزات خویش سخنان انسانی به زبان می‌آورد و بیماران را لمس می‌کرد. یک بار از خاک و آب دهان گل درست کرد و برچشمان مرد نابینا گذاشت. او به این شیوه بدن خود را

بخشش فیض را به وسیله محبت و پرستش پدر شروع کند.

۳- معرفت اکتسابی

این همان معرفتی است که ما نیز داریم. معرفتی که به شیوه معمولی یادگرفتن و کشف و به وسیله فعالیت عملی رشد می‌کند. خداوند ما به این شیوه می‌توانست «در حکمت رشد کند» (لوقا ۲:۵۲). زیرا اگر چه او بواسطه معرفت الهی خویش می‌دانست چگونه در کارگاه نجاری میز و صندلی بسازد، اما مسیح در کودکی می‌توانست این چیزهای را به شیوه‌ای نوین تجربه کند و آنها را برای اولین بار درست کند. می‌دانیم که دانستن همه چیز درباره فوتبال به وسیله خواندن کتاب امکان دارد اما فوتبال بازی کردن چیز دیگری است. علی‌رغم شناخت کامل خداوند ما، دانستن این موضوع جالب است که آیا مسیح در کودکی برای اولین بار که می‌خواست یوسف را در کارگاه نجاری کمک کند توانست یک صندلی کامل بسازد یا نه.

میرا از هر اشتباه و نادانی

از آنجا که یوحنا قدیس می‌گوید مسیح «پراز راستی» (یوحنا ۱:۱۵) بود و پولس قدیس می‌گوید عیسی همان است که «در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی است» (کولسیان ۲:۳) کلیسا تعلیم می‌دهد که علم مسیح عاری از هرگونه اشتباه و نادانی بود. اما در اینجا یک مشکل وجود دارد: آیا عیسی از روز داوری نهایی اطلاعی

دارای شعور و اراده آزاد می باشد. خدا برای بخشش گناهان ما و اعطای فیض و زندگی به ما نه تنها سخنان و اعمال مسیح بلکه اراده آزاد و درک او را نیز بکار می برد.

اعمال الهی - انسانی

عیسای مسیح یک شخص با دو طبیعت است. او می تواند فقط از طریق طبیعت الهی عمل کند. مثلاً وقتی که پسر آن افسر رومی را از فاصله دوری شفا داد یا وقتی که خلق می کند یا فیض الهی می بخشد. تمام اینها اعمال کاملاً الهی هستند. از طرف دیگر می تواند کارهایی بکند که کاملاً انسانی هستند مانند خوردن، راه رفتن و خوابیدن. گاهی وقتها نیز هم طبیعت الهی و هم انسانی در کار هستند. وقتی که عیسی یک تأثیر الهی ایجاد می کند اما با کمک اعمال، رفتار و گفتار انسانی در بر خیزانیدن ایلعازر، سخنان و حرکات و رفتارها و اشکهای انسانی وجود داشت. چنین اعمال «دوگانه» را عموماً اعمال «تئاندریک^۶» مسیح می نامند.

در رابطه با عیسی سؤالات بسیاری را می توان مطرح کرد ولی ما مهمترین آنها را مورد بحث قرار دادیم. زیبایی ایمان کاتولیک در این است که مکاشفه واقعی خدا درباره ماشیح الهی، عیسای مسیح را حفظ کرده است. ما امروزه همان ایمانی را داریم که مسیحیان اولیه بعد از عید قیام و پنطیکاست داشتند. خدای کامل و انسان کامل همان شفیع کامل است که محبت، حقیقت و حیات خدا را به ما می بخشد.

۶- Theandric از Theos = خدا و andros = انسان

به عنوان وسیله فیض و شفا به کار می برد. یقیناً الوهیت مسیح بود که علت اولیه این چیزهای شگفت انگیز بود اما طبیعت انسانی اش کمک می کرد.

انسانیت مسیح بخاطر اینکه چنان منحصر بفرد و صمیمی با الوهیت متحد شده بود، الهی دانان آن را «وسیله متصل» تأثیرات الهی می نامند (چیزی شبیه بازوی ما به عنوان یک وسیله متصل در کل شخص ما). بسیار ارزشمند است که این نظریه «وسیله» را در مسیح بررسی کنیم زیرا بعد از اینکه به آسمان رفت وسایل دیگری به ما داد تا کانالهای فیض باشند یعنی کلیسا و رازهای مقدس. به خاطر اینکه کلیسا و رازها به الوهیت خداوند ما کاملاً متصل نشده اند آنها را «وسایل جدا» می نامیم. یک بار عیسی به زنی اجازه داد تا صرفاً به وسیله لمس حاشیه ردایش شفا یابد و این را همانند یکی از رازها می توان یک «وسیله جدا» برای فیض و تأثیرات الهی در نظر گرفت.

باید دقت کنیم حتی امروز که مسیح در بدن خویش جلال یافته، او علت ابزاری تمام فیضی که به انسان داده می شود باقی مانده است. مسیح - انسان هنوز واسطه و شفیع ماست. فیض و عطایای خدا هنوز از طریق انسانیت مقدس وی به ما می رسد. سرانجام شایسته است بیاد داشته باشیم که این انسانیت عیسی نه تنها وسیله ای متصل بلکه بسیار پیوسته می باشد. خدا از بدن، دهان و دستهای مسیح همانند نوازنده ویولونی که آرشه را به کار می برد، استفاده نمی کند. انسانیت مسیح یک دستکش بی جان بردست خدا نیست بلکه چیزی زنده و پویاست که

سوالاتی برای بحث گروهی

- ۱- چرا مسیح نقطه مرکزی تاریخ است؟
- ۲- کلمه «Incarnation» (تجسم) را تعریف کرده و ریشه آن را ذکر کنید.
- ۳- قوم اسرائیل چه ایده ای درباره نجات دهنده موعود داشتند؟
- ۴- «پسر خدا» و «پسر انسان» را تعریف کنید.
- ۵- اشعیای نبی، ماشیح موعود را چگونه توصیف می کند؟ خداوند ما در ابتدای زندگی اجتماعی اش، ماهیت خود را چگونه نشان می داد؟
- ۷- آیا مسیح، الوهیت خویش را به صراحت برای شاگردانش بیان نمود؟
- ۸- خداوند ما وقتی از خودش سخن می گفت اغلب چه عبارتی بکار می برد؟ این انتخاب را چگونه تفسیر می کنید؟
- ۹- علامت مشخصه معجزات مسیح چیست؟
- ۱۰- نزدیکترین شاگردان مسیح درباره او چه می اندیشیدند؟
- ۱۱- شاگردان مسیح چگونه و چه موقع به الوهیت رهبر خویش ایمان آوردند؟
- ۱۲- تعلیم یوحنا ی رسول درباره مسیح را که در مقدمه انجیلش نوشته، به طور خلاصه بیان کنید.

نتیجه

کاتولیکها بسیار خوشبخت هستند که عیسای مسیح را خدا می دانند که به خاطر نجات ما انسان گردید. تنها جواب مناسب به او، اطاعت و سرسپردگی کامل ما به اوست یعنی خودمان را در ایمان، اعتماد و محبت به او واگذار کنیم تا او را مطابق سخنانش بپذیریم: «من راه و راستی و حیات هستم!»

او راه است زیرا هیچ کس جز از طریق او نمی تواند نزد پدر برود. او راستی است زیرا تمام تعالیمش مقدس، الهی و کامل می باشد و خارج از تعالیم وی، حقیقت دیگری وجود ندارد که بتواند ما را به سوی نجات ابدی هدایت کند. سرانجام او حیات است زیرا خارج از او راه دیگری برای زندگی در خدا که سرچشمه حیات و تقدس است، وجود ندارد. این همان چیزی است که پطرس رسول در یکی از اولین موعظه هایش آن را چنین قدرتمندانه بشارت داد: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۴: ۱۲).

بیانه مشترک مسیح شناسی بین کلیسای کاتولیک و کلیسای شرق آشور

حضرت ژان پل دوم اسقف روم و پاپ کلیسای کاتولیک و حضرت مار دنخا چهارم، پاتریارک - کاتولیکوس کلیسای شرق آشور خدا را سپاس می‌گویند که ایشان را برای این ملاقات برادرانه برانگیخت. هر دوی ایشان این ملاقات را قدمی اساسی به سوی مشارکت و صمیمیت کامل که باید میان کلیسای ایشان باشد می‌دانند. از این لحظه به بعد، آنها براستی می‌توانند ایمان مشترک خود به راز تجسم را نزد تمام جهان اعلام نمایند.

* * * *

ما به عنوان وارثان و نگاهبانان ایمانی که از رسولان به ما رسیده و پدران مشترک ما در اعتقاد نامه نیقیه آن را صریحاً اعلام کرده‌اند، به یک خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، مولود جاودانی از پدر که در ایام آخر از آسمان نزول کرد و به خاطر نجات ما بشر گردید اعتراف می‌کنیم. کلمه خدا، شخص دوم تثلیث اقدس، به نیروی روح القدس جسم گرفت و از مریم باکره مقدس دارای بدنی شد که از روحی عقلانی ملهم می‌شد و از همان لحظه لقاحش با آن تفکیک ناپذیر بود.

- ۱۳- شناخت شاگردان از مسیح، چگونه بعد از بنطیکاست تغییر کرد؟
- ۱۴- آیا پولس قدیس، امتیازات و ویژگیهای الهی را آشکارا به مسیح نسبت می‌دهد؟
- ۱۵- چرا مسیح در طی حیاتش به صراحت و وضوح بیشتری از خود سخن نمی‌گفت؟
- ۱۶- تعلیم دوستیست‌ها چه بود؟
- ۱۷- عقیده آریوس را منبئ براینکه مسیح نه خدای کامل بود و نه انسان کامل شرح دهید.
- ۱۸- چه استدلالی، نستوریوس را به انکار مادری الهی مریم کشاند؟
- ۱۹- در مسیح چند طبیعت و چند شخص وجود دارد؟
- ۲۰- اشتباه مونوفیزیت‌ها چه بود؟
- ۲۱- آیا مسیح اراده انسانی داشت؟
- ۲۲- مسیح از چه جنبه‌ای آزاد بود؟
- ۲۳- تقدس ذاتی چیست؟
- ۲۴- مسیح چه نوع علم و شناختی را دارا بود؟

* * *

* *

*

این همان ایمان منحصر به فردی است که ما در راز مسیح بدان اعتراف می‌کنیم. مجادلات گذشته که به تکفیر و توهین همدیگر منجر شد، بر افراد و اعتقادات طاقت فرسا بود. روح خداوند ما را رخصت می‌دهد که امروز بهتر درک کنیم جدایی‌هایی که بدین طریق بوجود آمدند، بخش عمده‌ای از آن به خاطر سوء تفاهم بود. اختلافات و انشعابات مربوط به مسیح شناسی هر چه بوده باشد، ما امروز اتحاد خود را در اعتراف یک ایمان به پسر خدا که انسان گردید تا ما با فیض او فرزندان خدا شویم، تجربه می‌کنیم. از الآن به بعد آرزوی ما این است که با هم به ایمان مشترک خود به آن یگانه که راه، راستی و حیات است شهادت دهیم و آن را به شیوه‌های مناسب به معاصرین مان اعلام کنیم تا جهان به انجیل نجات ایمان آورد.

* * * *

راز تجسم که ما مشترکاً به آن اعتراف داریم یک حقیقت انتزاعی نیست. راز تجسم به پسر خدا که بر ای نجات ما فرستاده شده اشاره می‌کند. تدارک نجات که ریشه در راز صمیمیت تثلیث اقدس - پدر، پسر و روح القدس - دارد، از طریق مشارکت در این صمیمیت و به واسطه فیض، در کلیسای واحد مقدس جامع رسولی که قوم خدا، بدن مسیح و معبد روح القدس است، به کمال خود می‌رسد.

ایمانداران از طریق راز تعمید، اعضای این بدن می‌شوند که به

بنابراین خداوند ما عیسی مسیح، خدای حقیقی و انسان حقیقی است، در الوهیت و در انسانیت خود کامل است، با پدر یک ذات و در همه چیز جز در گناه با ما یکی است. الوهیت و انسانیت وی بدون هیچ گونه ترکیب یا تغییر، بدون تقسیم یا جدایی در یک شخص متحد شده است. تمایز طبیعت الهی و انسانی، با تمام امتیازات، قوات و اعمالشان، در او محفوظ می‌باشد. با این وجود، الوهیت و انسانیت چنان در این شخص واحد، یکتا پسر خدا و خداوند عیسی مسیح یکی شده‌اند که نمی‌توان در او دو شخص دید. او را باید همانند پدر پرستش کرد.

بنابراین مسیح یک «انسان معمولی» نیست که خدا او را پسر خوانده خود کرده باشد تا در او ساکن شود یا همانند انبیا و عادلان او را الهام بخشد بلکه همان خدا، کلمه، مطابق الوهیت خویش، قبل از بنیاد عالم از پدرش مولود و مطابق انسانیت خود، در ایام آخر از یک مادر، بدون پدر متولد شد. انسانیتی که مریم باکره متبارک به دنیا آورد همیشه از آن خود پسر خدا بوده است. به این دلیل است که در دعا‌های کلیسای شرق آشور، مریم را این چنین خطاب می‌کنند: «مادر مسیح، خدا و نجات دهنده ما». در نور همین ایمان، سنت کاتولیک مریم باکره را «مادر خدا» و نیز «مادر مسیح» خطاب می‌کند. ما هر دو حقانیت و درستی این اصطلاحات در ایمان مشترک خود را تشخیص داده‌ایم و ارجحیت هر کلیسا در تقوا و زندگی پرستشی خود را محترم می‌شماریم.

از حالا به بعد، با هم به پیام انجیل بشارت دهیم و در وضعیتهای شبانی بخصوص از جمله در زمینه های تعلیم و تربیت کشیشان آینده همکاری کنیم.

خدا را شکر و سپاس می گذاریم که ما را موفق ساخت تا اتحاد گذشته خود را در ایمان و رازها دوباره کشف کنیم. ما خود را متعهد و ملزم می دانیم تا در حد توان موانع گذشته را که هنوز مانع دستیابی به اتحاد و صمیمیت کامل بین کلیساهایمان هستند برداریم تا بتوانیم به دعوت خداوند برای اتحاد، بهتر جواب دهیم، اتحادی که بایستی بطور ملموس تری آن را بیان کرد. برای پیروزی بر این موانع، ما اینک یک کمیته مشترک برای گفتگو در زمینه های الهیاتی بین کلیسای کاتولیک و کلیسای شرق آشور تشکیل می دهیم.

مصوبه یازدهم نوامبر ۱۹۹۴ - کلیسای سنت پیتر

ک . مار دنخا ژان پل دوم

واسطه آن و به وسیله آب و کار روح القدس همچون مخلوقات نوینی دوباره متولد می شوند. ایمانداران بوسیله مهر روح القدس که راز تدهین را عطا می کند، تثبیت می گردند. صمیمیت آنها با خدا و با همدیگر بوسیله برگزاری قربانی یگانه مسیح در راز قربانی مقدس به کمال خود نایل می شود. همچنین این صمیمیت برای اعضای گناهکار کلیسا بار دیگر تجدید می شود آنگاه که با خدا و با همدیگر از طریق راز بخشش دوباره مصالحه و آشتی می کنند. راز دستگذاری خادمین در سلسله مراتب رسولی، اعتبار و حقانیت ایمان، رازها و صمیمیت در کلیساهای محلی را تأیید می نماید.

در نتیجه کلیساهای کاتولیک و کلیساهای شرق آشور که به وسیله این ایمان و این رازها زندگی می کنند، می توانند یکدیگر را به عنوان کلیساهای همراز بشناسند. برای اینکه صمیمیت تمام و کمال باشد، مستلزم یکدلی در رابطه با محتوای ایمان، رازها و سازمانهای کلیسایی است. از آنجا که این یکدلی مورد نظر ما هنوز به دست نیامده، متأسفانه نمی توانیم راز قربانی مقدس را که نشان صمیمیت بین کلیسای است باهم برگزار کنیم.

معهدا صمیمیت عمیق روحانی در ایمان و اعتماد متقابل که از قبل بین کلیساهای ما وجود داشته است، به ما اجازه می دهد که